

گاو نر و خرمن کوب

تقدیم به بیکاره‌های طلبکار!

گاو نری عرق از جبین می‌ریخت و خیش را بر شانه می‌کشید و زمین را شخم می‌زد و در تمام این مدت محور خیش مدام به غیژ غیژ بود. گاو سر گرداند و خطاب به خیش گفت، «من از آسیاب میام، تو چرا گرد آلودی؟!»

نتیجه اخلاقی: بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد بُرد!